



اندیشه: گناه آدمی در ساحت فعل خداوند (تأملی در پرسشها و پاسخ های مذهبی)

علوم قرآن و حدیث :: رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی :: پاییز 1377 - شماره 35
از 10 تا 17

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/258565>

دانلود شده توسط : عباس جوارشکیان
تاریخ دانلود : 04/02/1398

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



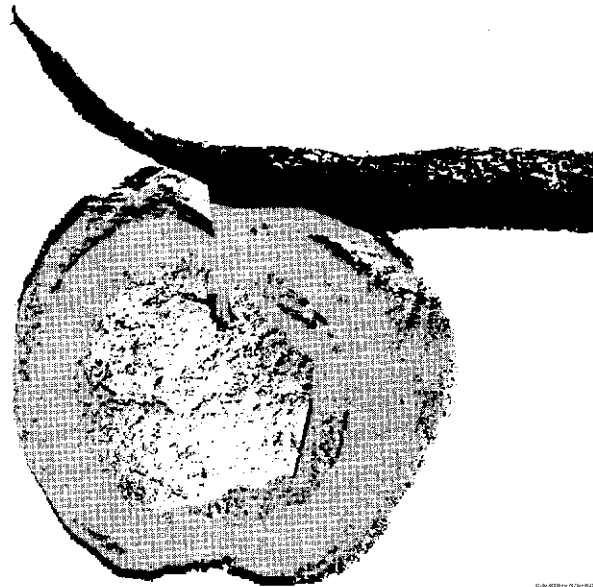
پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

تأملی در
پرسشها و
پاسخهای
مذهبی (۱)

گناه آدمی در ساجت فعل خداوند

قسمتهای پیشین این نوشتار عهده‌دار تبیین و اثبات اختیار انسان در عین باور به توحید افعالی و قامریت قضا و قدر الهی بود. بر اساس ملاک ویژه‌ای که برای اختیار ارائه شد به شبهات متعدّد ناشی از جمع میان توحید افعالی و اختیار پاسخ گفتیم. اکنون به بررسی شبهه مهم دیگری در این خصوص می‌پردازیم که همواره اذهان اندیشمندان الهی را بخود مشغول داشته است و آن معضل چگونگی انتساب افعال سیئه و قبیح آدمیان به خداوند متعال است. گرچه مسأله اختیار یا عدم اختیار انسان در این شبهه علی‌السویه است و کسانی که انسان را مجبور می‌پندارند نیز در صورتی که به توحید افعالی معتقد باشند (مانند اشاعره) با این شبهه مواجهند، اما ما در اینجا بگونه‌ای پاسخ‌گوی این شبهه خواهیم بود که با باور به اختیار نیز سازگار بوده و اختیاری بودن فعل معصیت را نیز مخدوش نسازد.



بکر شبهه مهم توحید افعالی شبهه چگونگی انتساب افعال قبیح و زشت آدمی به خداوند است. توحید افعالی بر اساس تعالیم قرآنی و فرمایشات معصومین علیهم السلام مقتضی آنست که هر واقعیتی را که در دار هستی تحقق دارد با همه سرمایه وجودی اش، وابسته به مشیت و عنایت و اراده حق بدانیم و همه حرکات و سکنات و آثار و افعال موجودات را در عین آنکه به خود آنان منتسب است به ذات مقدس حق تعالی نیز بطور حقیقی نسبت دهیم. مطابق آنچه حکمای الهی در تبیین چگونگی ربط معلول و علت و ارتباط طولی ذات حق با عالم هستی بیان داشته اند همه حقایق و واقعیات از جمله انسان و افعال او عین فعل حق تعالی هستند، بلکه اساساً واقعیتی جز همان ارتباط وجودی با خداوند ندارند. بر پایه چنین باوری، افعال ناشایست آدمیان را چگونه می توان به خداوند نسبت داد؟

اگر علاوه بر انسان خداوند نیز فاعل حقیقی فعل انسان محسوب شود (در یک رابطه طولی)، آن هنگام که انسان مرتکب گناه می شود، چگونه می توان ساحت مقدس فعل الهی را از چنان گناهی منزّه دانست؟

بدیهی است نسبت دادن مناهی و قبیح به خداوند مشتمل بر محظورات متعددی است از جمله:

۱- زشتیها و قبیح شرآند، از خیر مطلق شرّ صادر نمی شود.

۲- مناهی و معاصی ناشی از نقص و ناداری فاعل است کسی که غنی محض و کمال مطلق است نمی تواند منتسب به معصیت و ارتکاب زشتیها شود.

۳- خداوندی که خود امر به پرهیز از زشتیها داده است اگر خود فاعل و عامل به آنها باشد، تناقض در فعل و قول لازم می آید که نقصی بر ساحت مقدس حق است.

X راه حل های نادرست

با توجه به اینکه آنچه در قسمتهای پیشین این نوشتار در اثبات اختیار و همچنین باور به توحید افعالی بیان شد، در بحث حاضر

نیز ملحوظ و مفروض می باشند و همچنین با نظر به اینکه باور به عقلی بودن حُسن و قبیح مستظهر به مبانی حکمی و فلسفی و از اصول اعتقادی کلام شیعی است، راه حلهای زیر علی الاصول راه حلهایی مردود و غیر قابل قبول اند.

۱- **دیدگاه تفویضی:** کلیه افعال منتسب به خود ماست و خداوند در افعال اختیاری انسان دخالتی ندارد در نتیجه نه تنها اعمال سیئه، که اعمال حسنة انسان نیز مربوط به خود انسان می شود نه خداوند.

روشن است که این دیدگاه آشکارا منافی با توحید افعالی است.

۲- **دیدگاه تفویضی-جبری:** تنها حسنات ما منتسب به خداوند است اما سینات ما به خود ما مربوط می شود.

این راه حل اگرچه مستند بر ظواهر برخی آیات و روایات است اما هم منافی توحید افعالی است و هم منافی اختیار انسان؛ چرا که از یک سو با انتساب کامل افعال سیئه به خود، قائل به محدوده ای شده ایم که حوزه فعل الهی نیست (تفویض) و از سوی دیگر با انتساب کامل اعمال حسنة به خداوند نقش خود انسان را نادیده گرفته ایم که چیزی جز جبر نیست.

۳- **جبر، و انکار عقلی بودن حُسن و قبیح:** نظریه دیگری که ممکن است اتخاذ شود نگرش اشعری است. در این دیدگاه خداوند آفریننده قدرت و اراده انجام فعل و همچنین خالق خود فعل در انسان تلقی می شود بگونه ای که سهم انسان در افعالش تنها در حد مجرای تحقق و محل فعل حق بودن است بنابراین کلیه افعال انسان بطور مستقیم و بدون واسطه به خداوند نسبت داده می شود. لذا از این منظر هیچ راهی برای گریز از شبهه اعمال قبیح باقی نخواهد ماند مگر آنکه عنوان قبیح و حُسن بودن افعال، بکلی اعتباری و غیر حقیقی تلقی شود. به همین دلیل از نظر اشاعره عنوان طاعت و معصیت، حُسن و قبیح اعمال، شرعی بوده و کاملاً وابسته به اعتبار شارع است و به این ترتیب هر گونه وجه نفس الامری و ریشه تکوینی یا دلیل عقلی برای اعتبار حُسن و قبیح مورد انکار قرار می گیرد.

۴- اختیار، و انکار عقلی بودن حُسن و قبح: وجه دیگر دیدگاه اخیر (راه حل سوم) آنست که اختیار داشتن انسان را انکار نکنیم اما حُسن و قبح اعمال را اموری شرعی و کاملاً وابسته به اعتبار خداوند تلقی کنیم.

با توجه به اینکه این دیدگاه نیز مبتنی بر اعتبار محض دانستن حُسن و قبح است و فساد این مبنا در جای خود مبرهن است، از توضیح و تفصیل آن صرف نظر کرده در اینجا تنها به بررسی و تأمل در راه حل‌هایی خواهیم پرداخت که وجهی از مقبولیت را برای آنها می‌توان لحاظ کرد.

✘ پاسخهای قابل تأمل

راه‌های ذیل از جمله دیدگاه‌های نسبتاً معتبری است که هر یک البته از جنبه‌ای ممکن است دارای ضعفهایی بوده و در معرض نقادی قرار گیرند. با وجود ایراداتی که به برخی از این آراء وارد است از نظر کار آموزشی این پاسخها در مواردی بعنوان پاسخ اقناعی و برخی از آنها بعنوان پاسخ قطعی و مبرهن می‌تواند مورد استفاده مدرسین محترم باشد.

۱- مرکب بودن فعل گناه

یک راه حل که کمابیش در آراء برخی از معتزله هم مطرح است اینست که بجز اراده انجام فعل گناه، سایر عوامل و شرایط و امکانات تحقق آنرا به خداوند نسبت دهیم. یعنی تنها چیزی را که منتسب به انسان است اراده او بدانیم و کلیه عناصر دیگر دخیل در فعل گناه را- مثل قدرت و استطاعت امکانات خارجی تحقق فعل، خود واقعیت خارجی فعل و ... از ناحیه خداوند. و چون گناه بودن گناه در اصل به همان کیفیت اراده فاعل برمی‌گردد نه به نفس خود فعل (که چه بسا از حیث خود فعل، در مواردی فرقی با فعل طاعت نداشته باشد). پس می‌توان فعل معصیت را هم به خود انسان نسبت داد و هم به خداوند بدون اینکه خداوند را عاصی یا فاعل گناه بدانیم. در این راه حل فعل گناه، مرکب تلقی می‌شود که یک جزء آن (اراده انجام گناه) مربوط به انسان است و اجزاء دیگر منتسب به خدا و چون معصیت بودن آن از حیث همان جزء انسانی آنست. لذا تنها انسان است که عاصی و مورد مذمت است.

تأمل- اگرچه در نگاه نخست راه حل مزبور مشکل‌گشا به نظر می‌رسد، اما با قدری تأمل متوجه خواهیم شد که چنین راه حلی با مفروض بنیادی ما که توحید افعالی است کاملاً سازگاری ندارد. اگر معتقد به توحید افعالی شدیم جایی برای استثنا زدن باقی نمی‌ماند تا بتوانیم اراده گناه را به انسان منتسب

کنیم نه به خداوند، بلکه همه واقعیتهای و موجودات با همه اجزاء و تاروپود هستی شان فعل خداونداند و نمی‌توان در گوشه‌ای ولو بسیار ناچیز و در جزئی از افعال انسان- مثل اراده او- قائل به تفویض شد و آن را از حوزه افعال الهی خارج کرد. روشن است که راه حل دیگری باید جست تا به باور اصولی و محوری اندیشه اسلامی که توحید افعالی در همه شؤون فعل انسان است کاملاً وفادار ماند.

۲- انتساب مجازی گناه به خداوند

راه حل دیگر آنست که تعلق مشیت و اراده الهی به تحقق موجودات را به دو نحو بدانیم، یعنی بالذات و بالعرض؛ و بر این اساس حسنات و خیرات وجود آدمی را به نحو بالذات به خداوند نسبت دهیم و گناهان و معاصی را به نحو بالعرض.

توضیح: خداوند به انسان اصل هستی او و اختیار و اراده انجام فعل را افزوده داشته است تا در مسیر بندگی خداوند قدم برداشته و با انجام حسنات و اعمال صالح به غایت نهایی خلقت خود که سعادت و فلاح ابدی است نایل آید. اما از آنجا که اختیار و اراده داشتن، ملازم آنست که انسان هرگونه که خود بخواهد عمل کند و از جمله مطابق اختیار خود به گناه نیز بتواند مبادرت ورزد، پس می‌توان گفت با نظر به اینکه گناه کردن از توابع اختیار داشتن است خداوند با اعطای اختیار به انسان، گناه کردن او را نیز به نحو بالعرض و بالتبع خواسته و اراده کرده است، در حالیکه آنچه اولاً و بالذات و اصالتاً مرضی الهی و مورد مشیت و اراده حق تعالی قرار گرفته است، اصل هستی او و اراده اعمال صالحه و صدور خیر از انسان است و همین امورند که معجول بالذات حضرت حق محسوب می‌شوند. در حالیکه سیئات و معاصی، اگرچه به اقتضای توحید افعالی آنها نیز معجول حق‌اند، اما به دلیل واقعیت تبعی و ثانوی شان باید آنها را معجول بالعرض و بالتبع خداوند دانست. این در حالی است که نسبت معاصی با وجود و اختیار و اراده ما به نحو بالذات و بالأصله است. یعنی همان چیزی که به نحو بالعرض به خداوند منسوب می‌شود به نحو بالذات به خود انسان مربوط است.

حدیث قدسی مروی از حضرت رضا علیه السلام را می‌توان شاهدی بر این بیان دانست که خداوند می‌فرماید: «... ذلک اثنی اولی بحسناتک منک و انت اولی بسیئاتک منی...»^۱

تأمل- با وجود متانت ظاهری این بیان و ارجحیت آن به راه حل نخست، مشتمل بر ابهاماتی است. از جمله اینکه تعبیر «بالعرض» برای انتساب معاصی به خداوند به چه معناست؟ اگر مراد از «بالعرض» این است که معاصی به نحو حقیقی به خداوند منتسب نمی‌شوند و انتساب آنها به خداوند انتسابی مجازی

است، این سخن نه با مبانی عقلی سازگار است و نه با توحید افعالی. از نظر عقلی هر چه که بهره ای از هستی داشته باشد بنابر اصل علیت و اصالت وجود بطور قطع معلول حقیقی علت العلل است و لذا هرگز نمی تواند انتساب مجازی به خداوند پیدا کند. از نظر توحید افعالی نیز کلیه افعال و واقعیات هستی به نحو حقیقی به خداوند منتسبند و نمی توان حقیقتی را فرض کرد که متعلق فعل بالذات حق تعالی نباشد.

اما اگر معنای «بالعرض» منافی انتساب حقیقی افعال نیست و تنها نظر به ترتب صدور فعل دارد یعنی از ثانوی بودن صدور فعل نسبت به اصل هستی انسان خبر می دهد در این صورت شبهه اصلی به جای خود باقی است. فعل گناه چه صادر اول و چه صادر دوم و صدم و هزارم و ... در هر صورت بمانند همه مراتب هستی که نسبتی حقیقی و عین الربطی با خداوند دارند، و لیس نازلترین مرتبه هستی لحاظ شود ربط وجودی و وثیق و حقیقی و بالذات با حضرت حق خواهد داشت.

نکته مهم اینکه اگر تقسیم بالعرض و بالذات در باب «شُرور» راه گشاست از آنروست که مطابق بیان حکما شُرور امور عدمی هستند و امر عدمی نیازمند جاعل و فاعل حقیقی نمی باشد. لذا در باب شُرور به درستی می توان حکم کرد که خداوند آنها را به نحو بالعرض و به تبع هستی ها جعل کرده است. این معنا کمترین منافاتی با توحید افعالی نخواهد داشت و رافع شبهه شُرور است. اما در بحث حاضر که موضوع مورد بحث گناه و معصیت است، ما با امری وجودی و متحقق در خارج روبرو هستیم که نه می توانیم آنرا از نوع اعدام و فقدانات بدانیم و نه از آن حیث که معصیت است آنرا به خداوند نسبت دهیم.

در اینجا برای روشن تر شدن محل نزاع و شبهه بجاست که قدری در خصوص ارتباط مبحث شُرور و بحث از گناه و فعل معصیت تأمل کنیم.

گناه و شُرور

در خصوص ارتباط این دو بحث دو سؤال اصلی مطرح است:

۱- آیا هر گناهی را می توان مصداقی از شُرور دانست و در نتیجه همه گناهان را در زمره شُرور و تحت این عنوان قرار داد؟
۲- با فرض اینکه گناه مصداقی از شُرور است آیا پاسخی که حکما در باب شُرور داده اند برای تبیین نسبت افعال سیئه با خداوند نیز کفایت می کند و نیاز به بحث ویژه ای در این خصوص نیست؟

ابتدا به پاسخ سؤال نخست می پردازیم: از نظر حکما شُرور در دو دسته قرار می گیرند: ۱- اموری که عدمی بوده و از سنخ

نیستیها هستند (مثل جهل و نابینایی و مرض و مرگ و ...) ۲- اموری که خود وجودی اند اما منشأ ضرر و زیان و خسارت برای برخی موجودات اند. عنوان شُریت برای دسته دوم که منشأ نقص و فقدان و نیستی در غیر خود هستند در قیاس با غیر بوده و نسبی است. لذا شُر بودن این دسته از شُرور جنبه اعتباری است. پس کلیه شُرور عالم یا خود از قبیل فقدانات و اعدام اند یا عنوان شُر بودن آنها غیر حقیقی و اعتباری است. در هر دو صورت، شُرور از حیث شُر بودن ما بآزاء یا وجه وجودی و واقعیت مستقلاً در جنب سایر هستی ها ندارند تا نیازمند جاعل و فاعل حقیقی باشند. لذا فاعلیت حق نسبت به آنها بالعرض و المجاز است (بالعرض برای دسته نخست و بالمجاز برای حیثیت شُریت در دسته دوم) حال باید اندیشید که آیا درباره گناه و معصیت می توانیم همین معانی را جاری بدانیم و آنرا از سنخ یکی از دو دسته فوق تلقی کنیم؟

روشن است که فعل معصیت از آن حیث که واقعیتی در عالم است و تحت عنوان فعل و اثر قرار می گیرد نمی تواند از سنخ دسته نخست شُرور یعنی امور عدمی تلقی شود؛ بلکه مسلماً امری وجودی و واقعیتی خارجی در هیئت فعل است. اموری چون دروغ، دزدی، ربا، حسدورزی، نگاه به نامحرم، زنا، ظلم کردن، ... در متن واقع، اموری خارجی و عینی و متحصّل اند و نمی توان آنها را عدمی دانست. از اینرو اگر بخواهیم افعال قبیح و معاصی را در زمره شُرور بدانیم باید آنها را در دسته دوم از شُرور یعنی آنها که جنبه وجودی دارند اما به نحو قیاسی و نسبی منشأ اضرار و فقدان هستند قرار دهیم. به این ترتیب عنوان شُریت آنها اعتباری خواهد بود. از آنجا که کلیه معاصی یا منشأ زیان رساندن به خودند یا منشأ اضرار به خود و غیر، بدرستی می توان آنها را در گروه دوم از شُرور قرار داد. لذا عنوان شُریت آنها اعتباری بوده و بهمین دلیل اسناد حیث شُریت آنها به خداوند نیز مجازی خواهد بود. اگر چه که اصل هستی آنها به نحو حقیقی و بالذات به خداوند نسبت داده می شود.

اما در پاسخ به سؤال دوم که آیا شُر دانستن معاصی برای پاسخ گویی به شبهه افعال سیئه کافی است، باید به این نکته مهم توجه داشت که عنوان «شُریت» برای معاصی و قبیح غیر از عنوان معصیت بودن آنهاست. همچنان که عنوان قبیح بودن غیر از عنوان معصیت بودن است. البته با اینکه حیثیت شُر بودن غیر از حیثیت معصیت بودن و غیر از حیثیت قبیح بودن است، چه بسا در متن واقع این سه حیثیت در مواردی مصداق واحدی داشته باشند. اما باید به این نکته متفطن بود که مصداق واحد داشتن و حتی مساوت در هستی به معنای وحدت حیثیت و یگانگی

احکام مربوط به حیثیات متعدد نیست. شریعت وصفی فلسفی در مقابل «خیر» است و «قباحت» وصفی اخلاقی در برابر «حُسن». در حالیکه معصیت وصفی شرعی در مقابل «طاعت» نسبت به مولی است. حیثیت اعتبار این سه متفاوت است. «معصیت بودن» فعل با نظر به امر و نهی شارع قابل تشخیص است و «قباحت» با نظر به حُسن و قبح عقلی یا عرضی، اما «شر بودن» تنها با نظر به ضرر و فایده وجودی داشتن امری معین می شود و ربطی به عرف خاص و تشریحات یا وجدانیات انسان و ... ندارد.

بنابراین در افعال قبیح و معاصی، اگر چه از حیث شر بودن آنها مطابق راه حل قدما می توان ارتباط آنها را با خداوند به نحو بالعرض و المجاز دانست، اما از حیث معصیت بودن و قبیح بودن، راه حل مذکور نمی تواند راه گشا باشد و نیاز به تبیین جداگانه ای برای وصف معصیت و طاعت دارد.

۳- ماهیت انسان، مبدأ گناه

راه حل دیگری که از ناحیه بزرگان حکمت ارائه شده است بر پایه تحلیل وجودی مبدأ پیدایش معاصی در وجود انسان است. از نظر فلسفی انسان بمانند هر موجود امکانی دیگر، از دو جنبه وجودی و ماهوی برخوردار است. بنابر نگرش اصالت وجودی ماهیت اشیاء امری اعتباری است که از حدود هستی آنها اینتراع می شود لذا بر نقصها و فقدانات و اعدام وجود شیء دلالت می کند. بنابراین از آنجا که شرور عموماً به اعدام باز می گردند و خیرات به هستی و وجود، می توان گفت که ماهیت هر شیء از جمله انسان منبع شر در وجود اوست و هر نقص و رذیله و معصیتی به ماهیت او باز می گردد. در مقابل، هستی و وجود انسان منبع هر کمال و فضیلت و حسنه ای در اوست.

به این ترتیب از یک سو، مبدء شرور و سیئات در وجود انسان امری وجودی نیست تا ناچار باشیم آنرا مجعول بالذات حق تعالی تلقی کرده، در نتیجه حقیقتاً و اصالتاً آنرا به خداوند نسبت دهیم، بلکه ناشی از جنبه های عذمی و محدودیتهای هستی انسان است که در درجه نخست به خود او و ضعف و افتقار وجودیش باز می گردد نه به جنبه های وجودی اش که فعل حق تعالی می باشند. و از سوی دیگر این مبدأ (یعنی ماهیت شیء) واقعیت مستقل و منحاز و اصیلی ندارد تا بتوان آنرا جدای از هستی انسان لحاظ کرد و جعل مستقلی را به آن نسبت داد (که در این صورت چون جاعل آن نمی تواند خداوند باشد پس با توحید افعالی نهایتاً متعارض خواهد بود). بلکه امری تطفلی و کاملاً تبعی و اعتباری است که به تبع وجود به اعتبار حدود و ثغور هستی شیء یک نحوه واقعیت نمائی (واقعیت تبعی) پیدا

* در بحث گناه و معصیت ما با یک امر وجودی و فقدانات بدانیم و نه از آن حیث که معصیت از عنوان «شریت» برای معاصی و قبیح غیر از غیر از عنوان قبیح بودن است. مصداق واحد در احکام مربوط به حیثیتهای متعدد نیست.

کرده است. لذا مجعولیتش نیز کاملاً تبعی و بالعرض خواهد بود؛ یعنی با همان جعل واحدی که به هستی شیء تعلق یافته، ماهیت او نیز پیدا شده است، بدون اینکه به جعل جداگانه علاوه بر جعل وجود شیء نیازی باشد. پس بدرستی می توان واقعیت تبعی ماهیت را نیز به همان جاعل هستی (خداوند) نسبت داد؛ منتها این نسبت نیز بالعرض است یعنی جعلی که به آن تعلق یافته آن نیز جعل بالعرض است، نه جعل بالاصاله. به این ترتیب ملاحظه می شود که چگونه با این تحلیل عمیق و رکنی، مبدأ سیئات آدمی در عین انتساب اولی و بالاصاله به خود او از دایره توحید افعالی بیرون نرفته و بدون نشستن کمترین غبار و شائبه ای از معصیت بر ساحت منزه فعل حق تعالی، به ذات مقدس خداوند نیز قابل انتساب خواهند بود.

بر اساس این تحلیل استوار است که تناقض ظاهری در مضمون آیات شریفه ۷۸ و ۷۹ سوره نساء نیز رنگ باخته و پیام الهی بر ذهن می نشیند که:

«و إن تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله و إن تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً، ما أصابك من حسنة فمن الله و ما أصابك من سيئة فمن نفسك»

و همچنین اندیشه آدمی به این حدیث شریف منور می شود که:

قال ابوالحسن الرضا عليه السلام: قال الله: يا ابن آدم، بمشيئتي كنت أنت الذي تشاء لنفسك ما تشاء، و بقوتي أدبت فرائضي، و بنعمتي قويت على معصيتي. جعلتك سمياً بصيراً قوياً، ما أصابك من حسنة فمن الله و ما أصابك من سيئة فمن نفسك. و ذلك أتى أولي بحسناك منك، و انت أولي بسئناك مني و ذاك أتى لا أسأل عما أفعل و هم يسألون»^{۱۰}

تأمل- تنها نکته قابل تأمل در این بیان آنست که این تحلیل ناظر به «مبدأ» معصیت در وجود انسان- یعنی ماهیت- است نه ناظر به خود فعل معصیت. اگر آثار رذایل و معاصی و افعال قبیح صادر از انسان ناشی از کمبودها و نقایص و ضعفهای وجودی اوست و جنبه های فقدانی وجود انسان، زمینه ساز پیدایش چنین افعال قبیح و سیئه ای در او شده اند، اما خود این افعال چنانچه پیشتر نیز اشاره شد، واقعیتی وجودی و اصیل

ج روبرو هستیم که نه می توانیم آنرا از نوع اعدام نسبت دهیم.

بودن آنهاست همچنانکه عنوان معصیت بودن نیز وقت در هستی بمعنای وحدت حیثیات و یگانگی

دارند و نمی توان آنها را در زمره اعدام قرار داد و یا هستی آنها را معلول ماهیت انسان که خود، امری عدمی و اعتباری است دانست. بلکه چون از واقعیتی اصیل و وجودی برخوردارند مجعول بالذات و بالاصالة نیز خواهد بود که در نهایت به نحو بالذات به خداوند منتسب می شوند. با این تحلیل راه گریزی از شبهه انتساب سیئات به خداوند باقی نخواهد ماند مگر آنکه به راه حل دیگری متوسل شویم که الهام گرفته از فرمایشات مرحوم علامه طباطبائی است که در راه حل پنجم بدان اشاره می شود.

۴- حسنه و سیئه دو جنبه وجودی و عدمی در هر فعل

دیدگاه سوّم را می توان بعینه در خصوص خود فعل و نه مبدأ آن، بعنوان یکی از وجودات امکانی عالم ملحوظ داشت. یعنی هر فعل را دارای دو جنبه وجودی و ماهوی دانست. در تفسیر آیه شریفه ۷۹ سوره نساء در بیان برخی از حکما مانند آقا علی مدرس زنوزی این دیدگاه مطرح است به این نحو که در هر فعل، دو وجهه وجود دارد: یکی وجهه اطلاق و کمالی و دیگری وجهه تقیدی و نقصی. چون وجهه اطلاق جنبه وجودی و «یلی الرّبی» فعل است و وجهه تقیدی، جنبه فقری و «یلی النفسی» موجودات، لذا می توان هر فعلی را مشتمل بر حسنه ای و سیئه ای دانست. حسنه جنبه وجودی فعل است که چون عین فعل اطلاق حقّ اول است به خداوند نسبت داده می شود و سیئه جنبه حدی و فقری، که چون از ویژگیهای مرتبه وجودی شیء است به همان مرتبه یعنی خود شیء نسبت داده می شود.^۲

تأمل - نکته قابل تأمل در این بیان آنست که این تحلیل، اختصاصی به فعل گناه ندارد بلکه هم در خصوص فعل حسن جاری است و همه در خصوص فعل قبیح و گناه؛ یعنی در خصوص فعل حسن و طاعت نیز بعینه می توان گفت که مشتمل بر دو جنبه حسنه و سیئه است. بنابراین با این ملاک تمایزی میان افعالی که تحت عنوان حسن از آنها یاد می کنیم و افعالی که آنها را سیئه می خوانیم باقی نخواهد ماند.

۵- تفاوت حیث ثبوت و حیث انتساب

بر اساس نظر مرحوم علامه در هر فعلی (چه طاعت و چه معصیت) دو جهت وجود دارد یکی جهت «ثبوت و وجود» است و یکی جهت «انتساب فعل به فاعل»^۳. وصف طاعت و معصیت یا حسنه و سیئه مربوط به جهت انتساب فعل به فاعل است نه مربوط به جهت ثبوت و وجود آن. بعنوان مثال فعل قصاص با قتل نفس، یا نکاح با زنا، خوردن مال حلال با خوردن مال حرام و... از حیث واقعیت خارجی و نفس عمل فرقی با یکدیگر ندارند در حالیکه از حیث انتساب آنها به فاعل کاملاً متفاوتند یکی موافق امر الهی است و دیگری مخالف آن. از اینرو یکی عنوان طاعت می گیرد و دیگری عنوان معصیت. معصیت از حیث واقعیت وجودی و ثبوتی اش نه تنها بد و سیئه نیست که بنابر اینکه موجودی از موجودات و مخلوقی از مخلوقات الهی است به حکم کریمه «الذی أحسن کل شیء خلقه» (سجده-۷) حسن و نیکو نیز هست یعنی دارای حسن وجودی است. اما از حیث انتساب آن به فاعلش یعنی از حیث نیت و غایتی که فاعل آنرا به انجام رسانده چون نیت فساد و مخالفت با امر الهی را منظور داشته است - و یا حداقل فاقد وجهی از صلاح و موافقت با امر خداوند و غایت خلقت انسان است - گناه محسوب می شود.

بنابراین می توان گفت که وصف معصیت بودن یا طاعت بودن اولاً و صنفی نسبی و اضافی است ثانیاً چون مربوط به حیثیت فاعلی فعل می شود کاملاً مربوط به کیفیات درونی فاعل شده و ربطی به خود فعل ندارد. پس در خصوص سیئات بدرستی می توان گفت که گناهان نیز همانند همه موجودات دیگر از حیث هستی و وجود، به نحو بالذات به خداوند نسبت داده می شوند. اما از حیث معصیت بودن چون اولاً بهره ای از هستی برای این حیثیت نمی توان قائل شد (وضعی و اعتباری است) و ثانیاً مربوط به جهت گیرهای خود انسان است، پس هیچگونه انتساب حقیقی به خداوند پیدا نخواهند کرد. و ساحت مقدس فعل حق به معصیت بندگان مشوب نخواهد شد.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چنین تحلیلی اختصاصی به سیئات ندارد، بلکه در خصوص حسنات و طاعات نیز بعینه جاری است؛ در حالیکه خداوند می فرماید حسنات از جانب خداست و سیئات از جانب شما.^۴ چه تفاوتی میان حسنات و سیئات است که بر اساس آن این تمایز را در انتساب آنها به خداوند باید قابل شد؟

پاسخ این است که وجه حسن و طاعت بودن فعل به جنبه های وجودی و کمالی و وجود انسان برمی گردد، در حالیکه وجه قبیح و معصیت بودن افعال ناشی از جنبه های فقدانی و نقایص و ضعفهای درونی انسان است. و چون همه موجودات

*** از آنجا که شرور عموماً به اعدام بازمی‌گردند و خیرات به هستی و وجود می‌توان گفت که ماهیت هر شیء از جمله انسان منبع شر در وجود اوست و هر نقص و ردیله و معصیتی به ماهیت او بازمی‌گردد.**

*** معصیت از حیث واقعیت وجودی و ثبوتی اش نه تنها بد و سیئه نیست که بنا بر اینکه موجودی از مخلوقات الهی است به حکم کریمه «الذی أحسن کل شیء خلقه»، حسن و نیکو نیز هست.**

*** طاعت و معصیت با همه شباهتهای ظاهری و فیزیکی، هرگز از حقیقت وجودی یکسانی برخوردار نیستند.**

*** فعل هر کس پرتو و ظل و رقیقه‌ای از حقیقت جان اوست که به ظهور رسیده است. همانطور که هیچ معلولی منفک از فاعل خویش نیست و هویتی جز هویت علت خود را نشان نمی‌دهد فعل انسان نیز که برآمده و برآیند شخصیت اوست چیزی جز ویژگیهای روانی آدمی را به منصه ظهور نمی‌رساند.**

*** حقیقت وجودی فعل طاعت و معصیت، در دو مرتبه وجودی متفاوت قرار می‌گیرند که برای یکی به دلیل مرتبه کمالی برتر وصف طاعت اعتبار می‌شود و برای دیگری به دلیل نقص و فقر و ضعف وجودی، عنوان معصیت.**

بالاصاله و بالذات به خداوند منتسب هستند پس در حقیقت این تنها حسنات اند که از ناحیه خداوند افاضه شده اند و سیئات که به جنبه‌های عدمی مثل جهل و غفلت، عدم ایمان و معنویت یا عدم ملائمت و موافقت با امر الهی و غایت خلقت، باز می‌گردند بطریق اولی از ضعفها و نقایص انسان نشأت می‌یابند، نه از کمالات او. لذا انتساب آنها به انسان به نحو بالذات است و به خداوند به نحو بالعرض.^۸

تأمل - نکته قابل تأمل در این پاسخ آنست که در مقابل جهت ثبوت و وجود در اشیاء، هر جهت دیگر فرض شود جنبه وجودی نداشته و چنانچه تصریح خود ایشان نیز چنین است، این جهت، امری اعتباری و از سنخ اعدام است. مطابق بیان مرحوم علامه طباطبائی، یک فعل واحد از حیث انتساب به فاعل، می‌تواند دو وصف کاملاً مقابل یکدیگر (اطاعت و عصیان) را داشته باشد یعنی در جائی معصیت محسوب شود و بعینه در جای دیگر به طاعت متصف شود.

حال اگر این دو وصف واقعاً اموری کاملاً اعتباری و بدون ارتباط با هستی فعل باشند باید ثمرات و نتایج ناشی از آنها نیز ربط اعتباری با آنها داشته باشند، یعنی هر چه که به سبب این حیثیت (طاعت یا معصیت) بر فعل مترتب می‌شود با حقیقت خود فعل کمترین ارتباط وجودی و نفس‌الامری نداشته باشند، به بیان دیگر که ربطی حقیقی و اصیل میان ثواب و عقاب با حقیقت فعل طاعت و معصیت وجود نداشته باشد، بلکه در اینجا نیز به اعتبار شارع، ثواب برای طاعت و عقاب برای معصیت لازم آمده باشد.

روشن است که این معنا (یعنی اعتباری بودن رابطه طاعت و معصیت با ثواب و عقاب) اگر چه با مذاق متکلمین سازگار است اما از نظر حکمی و نگاه فلسفی به هستی نمی‌تواند مقبول یک حکیم الهی واقع شود. بعلاوه تعالیم آسمانی ادیان نیز آنرا بر نمی‌تابند. آنچه در قرآن و فرمایشات ائمه معصومین علیهم السلام آمده است عموماً دلالت بر ربط و پیوند وثیق وجودی میان دنیا و آخرت دارد حقیقت فعل طاعت را کاملاً متفاوت با حقیقت فعل معصیت می‌داند (ولو از حیث ظاهر فیزیکی هر دو عمل یکسان باشند). قیامت عرصه ظهور حقیقت اعمال انسان است. فعل طاعت منشأ سرور و بهجت و نعمت بوده و با باطن و حقیقت نورانی و زیبا برای صاحب خود ظهور خواهد کرد و فعل معصیت با باطنی ظلمانی و زشت و آزار دهنده و عقاب آور.

بنابراین با توجه به تصریحات روشن و بسیار وسیعی که در تعالیم دینی در این خصوص هست، طاعت و معصیت را با همه شباهتهای ظاهری و فیزیکی آنها در دنیا، هرگز نمی‌توان از حقیقت وجودی یکسانی برخوردار دانست. نماز، صدقه و احسان و خدمت ربانی با نماز و صدقه و احسان و خدمت

صادقانه و خالصانه هرگز یکسان نیستند. نه تنها در آخرت، که در همین حیات دنیوی نیز یکی منشأ کدورت قلبی و تقصیر و آشفتنگی بیشتر روح و روان آدمی است و دیگری توأم با بصیرت و نورانیت قلبی و منشأ نزول رحمت و خیر و برکت، طمأنینه و آرامش است. دلیل آنهم این است که فعل هر کسی جزئی از واقعیت اوست و به بیان دقیقتر، پرتو و ظل و رقیقه‌ای از حقیقت جان اوست که به ظهور رسیده است. همانطور که هیچ معلولی متفکک از فاعل خویش نیست و هویتی جز هویت علت خود را نشان نمی‌دهد، فعل انسان نیز که حقیقتاً معلول هستی او برآمده و برآیند شخصیت اوست، چیزی جز ویژگیهای روانی و شخصیتی آدمی را به منصف ظهور نمی‌رساند. نه تنها افعال، که نگاه و حالات و خصوصیات ظاهری و حتی فیزیکی، حکایت از مافی الضمیر او دارد و انسانهای پاک و سلیم‌النفس، به تناسب حساسیت و لطافت روحی خود می‌توانند از ظواهر افراد به ماهیت درونی آنها پی ببرند.

«از کوزه همان برون طرود که در اوست»

بنابراین، این فاعل است که هویت فعل خویش را رقم می‌زند و لذا حیثیت انتساب به فاعل یک حیثیت وجودی است که هرگز نمی‌تواند جدا از حیثیت ثبوتی و وجودی شیء باشد. بلکه اگر حیثیت انتساب به فاعل را همان ربط وجودی فعل با فاعل بدانیم بنابر آنچه در تبیین این رابطه وجودی در حکمت متعالیه به ثبوت رسیده است باید این ربط را عین هستی فعل و فعل را عین این ربط تلقی کنیم در نتیجه این دو حیثیت چیزی بیش از یک حیثیت یگانه نخواهند بود.

۶- حقیقت طاعت و معصیت بعنوان دو مرتبه وجودی

آنچه که مرحوم علامه طباطبائی بیان داشته اند می‌تواند الهام بخش راه حل متین دیگری باشد که از جهات مختلف بنا به باور نگارنده، نسبت به بیانات و پاسخهای پیشین از حیثیت دارد و آن اینکه با فرض اعتباری بودن وصف طاعت و معصیت، در عین حال، حقیقت فعل طاعت و حقیقت فعل معصیت را یکسان ندانیم بلکه فعل طاعت و معصیت را دو مرتبه وجودی متفاوت تلقی کنیم که شارع مقدس بر اساس همین تمایز و تفاوت وجودی برای یکی وصف طاعت را اعتبار کرده است و برای دیگری وصف معصیت را. پس با این مفروضات که:

۱- وصف طاعت و معصیت اعتباری است؛

۲- خود فعل طاعت و فعل معصیت اموری وجودی و حقیقی هستند؛

۳- حقیقت وجودی فعل طاعت و فعل معصیت با یکدیگر متفاوت است؛

۴- این تفاوت بنابر باور به اصالت وجود ناشی از شدت و ضعف در هستی است؛ می‌توان گفت که از حیث وجود و

ثبوت، هر دو نوع فعل، بمانند همه مراتب متفاوت هستی به خداوند نسبت داده می‌شوند (به نحو بالذات و حقیقی) و چون عنوان طاعت و معصیت عنوانی اعتباری هستند، آن انتساب ملازم این نخواهد بود که خداوند را نیز عاصی یا مطیع گمان کنیم و لذا شبهه اعمال سیئه در ارتباط با توحید افعالی بکلی مندفع خواهد شد.

اعتباری بودن وصف طاعت و معصیت برخلاف نگرش اشعری بمعنای آن نیست که این اعتبارات هیچ وجه و ریشه تکوینی و پشتوانه نفس‌الامری ندارند بلکه بر اساس تمایز وجودی فعل گناه و فعل طاعت، از طرف شارع مقدس، این دو وصف اعتبار شده‌اند. بنابراین در عین اعتباری بودن، حکایت از تفاوت وجودی در افعال دارند. فعل طاعت از کمالات وجودی بیشتری نسبت به فعل معصیت برخوردار است. لذا از همین جهت، برای آن اعتبار طاعت و حسن می‌شود و از همین جهت (جهت کمالی) منتسب به خداوند می‌شود. فعل معصیت نیز به دلیل فقر وجودی و نقص و ضعف در هستی برای آن اعتبار سیئه بودن و قبح می‌شود و از همین جهت (جهت نقص و فقدان) هرگز نمی‌تواند به خداوند منتسب گردد، بلکه بطریق اولی به خود فعل که عین الربط به فاعل خویش است و در نتیجه به خود انسان نسبت داده می‌شود.

پانوشته:

۱- دیدگاه کسانی چون ثمامه و جاحظ (به فلسفه علم کلام تألیف هری و فلسفون صفحه ۷۰۱ به بعد مراجعه شود)

۲- اصول کافی، کتاب توحید، باب مشیت، ح ۶

۳- این بیان در فرمایشات بسیاری از بزرگان حکمت آمده است از جمله می‌توان به فرمایشات حضرت امام (ره) در چهل حدیث (حدیث ۲۵) و همچنین به رساله قضا و قدر از محمد دهدار (در ضمن مجموعه یازده رساله فارسی از استاد حسن زاده آملی) مراجعه کرد.

۴- حضرت رضا فرمودند: خدای تعالی فرمود: «ای پسر آدم، به خواست من، تو آنی که می‌خواهی برای خود آنچه می‌خواهی، و به توانایی من به جا آوردی واجبات مرا؛ و به نعمت من توانا شدی بر معصیت من. قرار دادم تو را شنوا، بینا و توانا. آنچه برسد تو را از نیکویی از خداوند است و آنچه برسد تو را از بدی از خودت است، برای اینکه من اولی هستم به نیکوئیهای تو از تو، و تو اولی هستی به زشتیهای خودت از من، زیرا که من پریش نشوم از آنچه می‌کنم و آنها پریش شوند» (کافی ج ۱ باب مشیت ح ۶) برای تفسیر این حدیث شریف به چهل حدیث حضرت امام (ره) حدیث ۲۵ مراجعه شود.

۵- بدایع الحکم، صفحه ۳۹۰ الی ۳۹۲

۶- تفسیرالمیزان ج ۱، صفحه ۱۵۶ به بعد (ذیل آیه شریفه ۲۶ و ۲۷ سوره نساء)؛

همچنین تفسیرالمیزان ج ۵، صفحه ۱۰ الی ۲۰ (ذیل آیه شریفه ۷۸ و ۷۹ سوره نساء)

۷- آیات شریفه ۷۸ و ۷۹ نساء، ۲۰ شوری، ۱۳۱ اعراف

۸- در توجیه فلسفی احادیث و آیات وارد شده در این باب می‌توان به «لمعات الهیه»، صفحه ۲۲۰ الی ۲۲۲ مراجعه شود.

* شماره مسلسل این سری مقالات که در فصلنامه تابستان به اشتباه (۶) درج شده است به (۷) اصلاح می‌شود.